

کلینی عن ابی اسحاق ط  
 دایره بر کف زخمی گرفت  
 به بر مرغ طرب ر بخت  
 باز ز نایب بر کف گرفت  
 ز مرغ زود غر حیدر بلبلان  
 جادو آتش جو کند گرفت  
 بید موم ز کمال گرفت  
 رقص کنایه ذیل صنوبر گرفت  
 آب روان شد چه گل گرفت  
 کیفیت از سفوف گرفت  
 نور عیانت بطلرد لم  
 شعاع من را بشجو گرفت  
 اگر کشید صفایت بجهان آید گرفت  
 ذات تو بود مهر و صفایت گرفت  
 جلیغ شعاع خور کشد از زره فزون  
 مار کف در زان نصف شعاع گرفت  
 نما بایان نارایت عشق تو که در بر گرفت  
 در روز که عقل نشد فوج گرفت  
 کور ملک الملک تو از شاه گرفت  
 گویند ملاجمه بر بام گرفت  
 جز پیش رفت بجهت مبارک گرفت  
 محراب آبرود تو قبله حاجت گرفت  
 ااداد

زاف از میان هر کف و ارشده  
 در عظم تجرید بر او آشته و ریات  
 ناملو از نور عیانت گرفت  
 بکف طرز جویان نشد زان گرفت  
 مرفز او است بیکدی جام نیست  
 یاده در آلوده در آن نیست  
 خوشتر از خال خطت در زخم نیست  
 مرغ در روانه در دام نیست  
 هر کوه زره اسب رخ در در  
 تابش مهر نو آتش بر بام نیست  
 بهر که زنجیر زلف دلگشت  
 ایمن دل دیوانه در آرام نیست  
 چند مجبور از نام مانع نیست  
 در جهان فالان نشد و نام نیست  
 زاهد از وصلتی چه بود کامل  
 غیر ناکام در این راه کام نیست  
 ناز مرستانه نشد نور علی  
 محو او مستور در این ایام نیست  
 ماله که زنجیر زان تو نیست نظر  
 جز فدا کف بار تو کمال نظر نیست